بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 19 مهر 1396.

بحث سر این بود که مرحوم آخوند در بحث اجرای برائت در شبهات موضوعیه تحریمیّه ای که مطلوب صرف الوجود باشد قائل به احتیاط شده اند ولی آیا این مبنا با مبنای مرحوم آخوند در بحث اجتماع امر و نهی که قائل به امتناع هستند اینها با هم دیگر سازگار هست یا نیست؟ خب یک تقریبی این بود که علّتی که اینجا برائت جاری نمی شود این است که نهی ما به عنوان تعلّق گرفته است و این عنوان عنوان مشخّص و معلومی است. مجرّد اینکه آن معنون خارجی اش نمی دانیم چیست باعث نمی شود که عنوان ما مجهول باشد. خب بحث این است که اگر تقریب ما این باشد این تقریب با کلام مرحوم آخوند که می فرمایند که متعلّق احکام وجودات خارجیّه است با آنها سازگار نیست. خب این چکیده اشکال بود. ما عرض کردیم که اینجا این دو تا بحث دو تا بحث مجزّا است و به هم دیگر ارتباط ندارد. محصّل عرض ما این بود که مرحوم آخوند که می فرمایند که امر متعلّق به وجود خارجی است این کلمه متعلّق از این جهت ناشی شده است که ببینید محطّ تعارض و تنافی احکام کجاست. چرا احکام خمسه تضاد دارند. منشأ تضاد احکام کجاست. مرحوم آخوند می فرمایند که اینکه از یک طرف شارع یک جیزی را بخواهد تحقّقش را به آن امر کند از یک طرف به عدم تحقّق آن بخواهد مثلا امر کند یا از تحقّق آن نهی کند اینها با هم دیگر سازگار نیستند. سازگار نیستند یعنی چه؟ یعنی اینکه این که شارع مقدّس هم بخواهد این شیء موجود شود و هم بخواهد این شیء معدوم شود این امکان ندارد. حالا به اصطلاحی که ما تقریب می کردیم کلام مرحوم آخوند را، ما می گفتیم که حرکت بعثیه یک مبدأ حرکت دارد و یک منتهای حرکت دارد. منتهای حرکت بعثیه عالم خارج است. این عالم خارج حالا وجودا أو عدما، این عالم خارج اینکه منتهای حرکت طلبیّه در دو تا حکم یک جا باشند یک مصبّ باشند یکی بخواهد وجودش را بگوید و یکی بخواهد عدمش را بگوید این نمیشود. یعنی در واقع از یک طرف اینکه ما می گوییم شارع می گوید فرض کنید در جایی که به یک فرد شخصی در نظر می گیریم. می گوید که آقا به زید اکرام کن. از یک طرف می گوید که به زید اکرام نکن. این فعل خاص را تحقّق ببخش. یا اینکه این فعل خاص را تحقّق نبخش. چرا اینها با هم دیگر تضاد دارند؟ تضاد به خاطر این نیست که من دو تا تصوّر دو تا نقیضین را در ذهنم تصوّر کردم. وجود این فعل را و عدم این فعل را تصوّر کردم این که تضادی ندارد. این که در عالم خارج آن منتهای حرکت من می گویم من می خواهم وجود زید در خارج تحقّق پیدا کند آن یکی می گوید که من می خواهم عدم زید در خارج تحقّق پیدا کند اینها با هم تضاد دارند. منشأ تضاد دو تا حکم منتهای حرکت بعثیه است. به اعتبار مبدأ حرکت بعثیه اینها با هم تضادّی ندارند. اما این خب کلام مرحوم آخوند است.

ولی بحث این است که آیا چه چیزی به عهده من می آید؟ یعنی شارع که می گوید که شما یک شیئی را باید اتیان کنید آیا با فرض تحقّق خارجی یک شیء می خواهد بگوید که آن شیء را شما اتیان کنید؟ این که نیست. یعنی آن طبیعت را مفروض التحقّق اگر گرفته باشد آن که معنا ندارد که دوباره به آن طلب کند. پس بنابراین آن طبیعت باید مفروض التحقق نباشد. درست است که منتهای حرکت طلبیّه آن وجود خارجی است ولی آن منتهای حرکت طلبیّه به عهده من نمی آید. آن چیزی که به عهده من می آید ذات طبیعت است. این ذات طبیعت به عهده من می آید و من باید این طبیعت را در خارج محقق کنم. آن جایی که تضاد احکام هست که بحث اجتماع امر و نهی هست آن منتهای حرکت طلبیّه است. طبیعت به قید وجود هست که منتهای حرکت من هست در اوامر طبیعت به قید عدم هست در نواهی و امثال اینها. ولی آن چیزی که به عهده من می آید، طبیعت لا به شرط از وجود و عدم است. بنابراین این بحثی که ما در اینجا داریم با بحثی که در بحث اجتماع امر و نهی هست با هم دیگر متفاوت است.

ببینید بحث سر این است که یک موقع صحبت سر این است که شارع مقدّس من را به چه طرفی تحریک می کند. به چه طرفی هل می دهد. چه چیزی را در عالم ذهن تصوّر کرده است و من را به طرف او تحریک می کند. وجود خارجی زید. به طرف او من را تحریک می کند. یعنی اینکه این وجود خارجی را می خواهد من

یعنی شارع نگاه می کند می بیند که اگر این وجود خارجی مطابق اغراضش است مصلحتش را تأمین می کند و امثال اینها من را به طرف او تحریک می کند. ولی معنای تحریک کردن به طرف او این نیست که مفروض الوجود فرض کرده است و این شیئی که مفروض الوجود هست این را به گردن من گذاشته است. آن که به گردن من می گذارد مفروض الوجود نباید باشد. حالا من مفروض الوجود تعبیر نکنم، مفروض الامتثال نباید باشد. درست است که امر و نهی تحریک به سمت امتثال است ولی امتثال به گردن من نیست. یعنی این جور نیست که آن ظرف امتثال را شارع تصوّر می کند و می گوید که این ظرف امتثال به عهده شما است. ظرف امتثال ظرف سقوط تکلیف است به تعبیر آقایان نه ظرف ثبوت تکلیف. وقتی شارع امتثال را می بیند می بیند که دیگر تحریکش تمام شده است. وقتی امتثال را در عالم ذهن تصور می کند تصوّر امتثال تصوّر فراغ از تکلیف و تحریک و بعث و زجر است. بنابر این این دو مقام دو مقام مختلفی است. خب حالا این را داشته باشید. این یک تقریب بدوی برای این کلام حالا من می خواهم یک مقداری آن بحث مرحوم آخوند در بحث اجتماع امر و نهی را یک توضیح بیشتری بدهم و بعد بر می گردم این جا می خواهم بگویم که حتی اگر ما منتهای حرکت طلبیه هم بگیریم باز هم این منتهای حرکت طلبیه باعث نمی شود که در ما نحن فیه ما برائت جاری کنیم و اشتغال جاری نکنیم. حالا یک توضیحی بدهم. ببینید عرض کردم اشاره کردم که این کلام مرحوم آخوند که محطّ تعارض این هست که بعث و زجر به سمت چه چیزی هست کاملا درست است و همین جور است. محطّ تعارض در اینجا است که بعث و زجر به سمت چه چیزی است. منتهای این بعث و زجر چیست. ولی این نتیجه ای که مرحوم آخوند در بحث اجتماع امر و نهی گرفته است و استحاله اجتماع امر و نهی را نتیجه گرفته است این مطلب علی وجه الاطلاق درست نیست. توضیح و ذلک اینکه ببینید اگر امر و نهی ما حالا امر را من در نظر بگیرم بعد نهی. اگر امر ما به نحو مطلق الوجود باشد. امر کرده است که این طبیعت را موجود کن یعنی تک تک افراد طبیعت را امر کرده است که موجود کن. خب اگر تک تک افراد طبیعت را شارع امر کرده باشد که موجود کن از آن طرف نسبت به یک فرد خاصی گفته باشد که این را موجود نکن. حالا نسبت به آن فرد خاص چه به خصوصه نهی وارد شده باشد یا یک نهی عام وارد شده باشد که انحلال پیدا کرده باشد که آن فرد را هم بگیرد. این معنا ندارد. این کاملا درست است. چون از یک طرف تحریک به این فرد خاص بشود از یک طرف نسبت به این فرد خاص زجر شود نمی شود. هم تحریک به این فرد خاص و هم زجر به این فرد خاص امکان ندارد. ولی بحثی که ما در اجتماع امر و نهی داریم عمدتا در جایی هست که امر ما به صرف الوجود باشد. بدلی است. و نهی ما حالا مطلق الوجود باشد. یعنی یکی از امر و نهی اگر بدلی باشد دیگر این کلام مرحوم آخوند نمی آید. حالا من امر را بدلی بودنش را فرض می کنم شبیه آن را از آن طرف هم می شود فرض کرد. بحث این است که وقتی شارع مقدّس می گوید که صلّ، این صلّ ای که شارع مقدس

من صلوه را در ضمن یک فرد خاص محقق می کنم. مثلا در دار غصبی. اینکه خارجا من صلوه را در چه مصداقی محقّق کنم باعث نمی شود که طلب من به آن مصداق تعلّق گرفته باشد. طلب من به صرف الوجود طبیعت است. اینکه صرف الوجود طبیعت را به چه نحو من محقّق بکنم یا نکنم این طلب را به آن فرد خاص متوجه نمی کند. شارع صرف الوجود را خواسته است. صرف الوجودی که تعیّن ندارد. ظرف خارج ظرف معیّنات است. یعنی این فرد این فرد این فرد. دست روی هر یک از این افرادی که در خارج تحقق پیدا می کند بگذاریم، شارع آیا گفته بود من این فرد را ایجاد کنم نه این را نگفته بود. من خودم به اختیار خودم این فرد را ایجاد کردم. شارع آن منتهای حرکت طلبیه ای که شارع دارد آن منتها اش هم خارج نیست. ولو من می خواهم طبیعت در خارج بیاید ولی طبیعت در خارج وجودات مختلفی می تواند داشته باشد. هر وجودش که تحقّق پیدا کرد آن وجود خاصّ متعیّن من به آن تحریک نکردم. تحریک کردم به یک شیئی که ممکن است این وجود باشد ممکن است وجود دیگر باشد ممکن است هزار احتمال در آن وجود داشته باشد. بحث را باید اینطور مطرح کرد که آیا تحریک به یک طبیعت که یک فردش مبغوض است اشکال دارد یا خیر. به نظر می رسد که هیچ اشکال نداشته باشد. از یک طرف شارع بگوید که من این طبیعت را می خواهم و از یک طرف این فرد خاصش مبغوش باشد. منافاتی ندارد. حالا ممکن است شما بگویید که اگر شارع گفت که من آن طبیعت را می خواهم عقل می گوید که من مخیّر هستم به اینکه آن طبیعت را در ضمن هر فردی اتیان کنم. و مخیّر من بودن اینکه من مخیّر باشم آن طبیعت را در ضمن فرد منهیٌّ عنه اتیان کردن با منهیٌّ عنه بودن این فرد خاص منافات دارد. این جوری مثلا تقریب کنیم. بگوییم به اعتبار آن تخییر عقلی. کلام مرحوم نائینی بعضی جاها در اجتماع امر و نهی این تقریب ازش استفاده می شود که منشأ امتناع آن تخییر عقلی ای است که عقل حکم می کند از یک طرف عقل حکم می کند که شما آن طبیعت را در ضمن هر فردی خواستید بیاورید و از یک طرف اینکه این فرد خاص را شارع نهی کرده باشد. این دو تا با هم نمی سازد. پاسخ مطلب این است که آن تخییر عقلی تخییر حیثی است. عقل می گوید از حیث آن امری که دارد شما مانعی ندارد می توانید در ضمن این فرد بیاورید. می گوید هیچ گونه تعیّنی ندارد. آن امر اقتضای معیّنات را ندارد. هر یک از این افراد را بیاورید مانعی ندارد. تخییر حیثی من حیث الأمر منافات ندارد با آن مبغوضیت نهی. این دو تا با هم منافات ندارد. این است که در بحث اجتماع امر و نهی قول صحیح اجتماع است. حالا حاج آقا هم همین اجتماع را قائل هستند ایشان مشکلی که در بحث اجتماع امر و نهی دارند مشکل اثباتی است نه مشکل ثبوتی. ثبوتا می گویند اجتماع امر و نهی مشکلی ندارد. یعنی اطلاق ادله نمی گیرد و اینها. آن بحث هایش را نمی خواهم وارد شوم.

سؤال:

پاسخ: نسبت به هیچ فردی اراده ندارد. نه این فرد نه افراد دیگر. چون متعلّق اراده شارع حتی منتهای حرکت حالا می خواهم بیایم برگردم به این بحث خودمان این را تطبیق کنم. ببینید بحث ما این است حتی عرض کردم ما بحث را به منتهای حرکت طلبیه هم ببریم، منتهای حرکت طلبیّه افراد خارجی نیست. خارج نیست. جایی که امر به یک صرف الوجود طبیعت می شود، شارع می خواهد وجود این صرف الوجود، تحقّق خارجی صرف الوجود که خود این تحقق هم لا متعیّن است. تحقق خارجی طبیعت صرفه تعیّن ندارد. ممکن است این تحقق خارجی اش در ضمن این باشد در ضمن این باشد در ضمن این باشد. تحریک به یک شیئ خارجی خاص نمی کند. بنابراین یک موقعی این چیزی که شارع به آن تحریک می کند یعنی بحث من این است که اگر ما بحث را هم ببریم به آن چیزی که بگوییم که آن چیزی که شارع من را به سوی آن تحریک می کند آن در ذمّه من می آید. این جوری تعبیر کنیم. باز هم نتیجه اش اشتغال است نه برائت. توضیح و ذلک این که در مانحن فیه شارع من را به آن افراد تحریک نکرده است. من را به تحقّق آن طبیعت صرفه که تحقّق طبیعت صرفه، خودش یک شیء لا متعیّن است. می تواند در ضمن این فرد باشد می تواند در ضمن این فرد باشد این که آن فردی که من با او این طبیعت صرفه را می خواهم محقّق کنم به چه شکلی باشد آن دیگر خارج از آن چیزی هست که به عهده من می آید. حالا من یک مثالی می زنم که دقیقا شبیه ما نحن فیه نیست ولی فکر می کنم که شاید برای روشن شدن این مطلب ما نحن فیه مفید باشد. ببینید یک موقعی شارع مقدّس می گوید اکرم زیدا. یک موقعی من نمی دانم که کلمه اکرام یعنی چه. آیا اکرام مفهومش مضیّق هست یا موسّع هست. شبهه شبهه مفهومیّه است. خب اینجا ما می گوییم در شبهه مفهومیه دایر بین اقل ّو اکثر و ارتباطی برائت می آید. با این فرض حالا آن بحث هایش را نمی خواهیم بکنیم پیش فرض ما این است که در شبهه مفهومیه دایر بین اقلّ و اکثر برائت جاری می شود. بحث این است که اگر ما با این پیش فرض پیش رویم آیا در جایی که من می دانم اکرام یعنی چه. اکرام یعنی کاری کنم که طرف بزرگ شود. کاری که باعث بزرگ شدن و احترام طرف باشد. ولی نمی دانم فلان کاری که من انجام می دهم باعث احترامش است یا توهینش. در بعضی وقت ها مثلا جلوی یک نفر رفتن احترام است. به خصوص محیط ها می گوید طرف به عنوان کسی که می خواهد مسیر را برای آن اقا باز کند کأنه جلو مقدّم شده است. خب من فرض کنید حالا به تناسبات در عرف ها هم در این موضوع گاهی اوقات مؤثر هست. در حرم پیغمبر یکی از زیارت نامه هایی که دارد می گوید پشت به ضریح کن اصلا. پشت به قبر و ضریح خوانده شود. می گوید قبر را پشت خودم قرار داده ام. به اعتبار اینکه پشتم به قبر محکم است. رو به قبله بایست و پشت به قبر. الجئت ظهری الی قبر نبیّک. کأنه این پشت نشانگر این است که من تکیه ام به شما است. تکیه گاهم شما هستید. خب عرف یک موقعی این است که من دارم به تو. این خودش یک نکته ای است که نمی خواهم وارد تحلیل حقیقت اکرام و تعظیم و امثال اینها شوم.

حالا تعظیم یعنی بزرگداشت. شارع گفته است که زید را بزرگ بدارید. من نمی دانم که بزرگ داشتن زید به چه نحو است. آیا اینجا که من نمی دانم که مصداق خارجی بزرگداشت چیست باعث می شود که برائت جاری کنم؟ خیر! رفع ما لا یعلمون ظاهرش این است که بحث بحث استظهاری هست تا حدودی ها. رفع ما لا یعلمون یعنی خود آن چیزی که به عهده من می آید اگر معلوم یا مجهول باشد. من می دانم که شارع گفته است که زید را اکرام کن. احترام کن. اما اینکه محقّق اکرام چیست این ببینید این محقّقی که اینجا هست دقیقا با اکرام منطبق به هم هستند و محصِّل و محصَّل به آن معنا نیست. یعنی یک مصداق واحد هست ولی دو عنوان از یک جهت فرض کنید من نمی دانم بر این فعل خارجی من عنوان اکرام صدق می کند یا نمی کند. چه عنوان اکرام صدق بکند چه نکند من مأمور به آن فعل خارجی نیستم. من مأمور به تحقّق اکرام هستم. در اینجا هیچ تردیدی نیست و اشکالی ندارد. البته ممکن است شما بگویید که من شک دارم که مثلا حالا در این مثال اکرامی که اینجا مطرح بود من برایم مردّد بین این هست که آیا اکرام کردن با این هست که یک مهمانی دهم یا نه، خصوصیت ندارد مهمانی دادن. سلام کردن هم مصداق اکرام کردن است. خب ما ممکن است شما بگویید که من تردید دارم در اینکه مهمانی کردن به خصوصه به ذمه من آمده است یا جامع بین مهمانی کردن و سلام کردن به عهده من هست. من برائت جاری می کنم نسبت به وجوب خصوص مهمانی دادن. پاسخ مطلب این است که درست است که نسبت به عنوان مهمانی دادن من شک دارم ولی من نمی خواهم بگویم چون عنوان مهمانی دادن بما انّه مهمانی دادن به گردن شما آمده است. یک شیء خارجی ممکن است از ناحیه یک عنوان معلوم باشد از ناحیه عنوان دیگر مشکوک باشد. نسبت به آن عنوانی که مجهول هست برائت جایر می شود. یعنی آن عنوان تنجیز نمی آورد. این منافات ندارد یک عنوان دیگر همان را تنجیز کند. عنوان دیگری تنجیز کند. تنجیز نکردن یک عنوان از ناحیه خودش است. نه تنجیز علی وجه الاطلاق. رو ما نحن فیه هم مرحوم آخوند همین تعبیر را دارد که تعبیر قشنگی است. ایشان می گوید که شما یک فرد مشتبهی دارید اینجا نمی دانید این فرد از افراد منهیٌّ عنه است یا نیست. از یک طرف دیگر شارع گفته است که من می خواهم طبیعت صرفه در عالم خارج محقّق نشود. از تحقّق طبیعت صرفه در خارج زجر می کنم. مرحوم آخوند می گوید که آن طبیعت صرفه معلوم است که چیست. حالا آن طبیعت صرفه ترکش و عدم تحقّق خارجی اش به چیست دخالتی ندارد در علم و جهل من . بنابراین من باید هم افراد معلوم المصداقیّه را ترک کنم هم این فرد مشکوک المصداقیه را هم ترک کنم تا آن امر اتیان مأمور به من یا منهیٌّ عنه من امتثال شده باشد. خب بعد یک ان قلتی مطرح می کند می گوید که ما در مورد این فرد خاص شک داریم برائت جاری می کنیم. ایشان می گوید این مطلب شما درست نیست. معنای برائت چیست؟ معنای برائت این است که علم به وجود این فرد خاص منشأ تنجیز نشده است. چون نسبت به این فرد خاص من علم ندارم. علم به این فرد خاص وجوب اتیان به این فرد خاص را یا وجوب ترک این فرد خاص را به عهده من نیاورده است. درست است. قبول است. ولی منافات با این ندار که یک عنوان دیگری باشد آن عنوان اقتصا کند که این را باید شما ترک کنید. با هم دیگر منافات ندارند. بنابراین این اشکالی که شما مطرح کردید در جای خودش نیست.

سؤال:

پاسخ: نه لغو نمی شود. این برائت می گوید که به جهت علم به این فرد خاص شما وجوب اکرام ندارید. ببینید یک موقعی حکم ما در مورد خصوص این فرد صادر شده است در مورد این فرد صادر شده باشد حکم حیثی اش لغو است. ولی بحث ما این است که در مورد این فرد خاص این این عنوان خاص که صادر نشده است که بگویید حکم حیثی اش لغو باشد. به طور کلی گفته است هر چیزی که نسبت به آن شما علم نداشتید آن شکّ شما منجّز نیست. بنابراین یک شیء ممکن است از یک ناحیه معلوم باشد و از یک ناحیه دیگر مجهول باشد کما اینکه در موارد علم اجمالی همین طور است. در موارد علم اجمالی من نسبت به عناوین تفسیریه علم ندارم خب آن عناوین تفسیریه من را تنجیز نمی کند. ولی عنوان اجمالی ممکن است تنجیز کند. این دو تا با هم منافات ندارد. حالا ادلّه اثباتی یک موقعی بگوید حتی آن علم اجمالی هم تنجیز نمی کند می تواند بگوید. بحث ما این نیست. بحث ما بحث اثباتی است. بحث این است که اثباتا آن علمی که منشأ تنجیز می شود هیچ قیدی در آن ندارد. ولو شما یک طبیعت را علم به آن داشته باشید آن تنجیز می آورد ولو در محقّق آن طبیعت شک داشته باشید. طبیعتی که در خودش علم دارید ولی اینکه آن وجود خارجی ای که محقّق این طبیعت هست نسبت به آن شک داشته باشید بر آن عنوان لا یعلمون صدق نمی کند این یعلمون هست بنابر این رفع ما لا یعلمون این را نمی گیرد. این بیان مرحوم آخوند. به نظر می رسد که این بیان کاملا درست است و در ما نحن فیه می آید. این نکته را هم ضمیمه کنم ببینید با توجه به این نکاتی که عرض کردم، فرق بین جایی که امر به طبیعت صرفه باشد با جایی که امر به طبیعت مطلقه باشد روشن می شود. امر به طبیعت صرفه امر به این افراد خارجی نیست. امر به طبیعت مطلقه امری است که به نحوی از انحاء به این افراد خارجی است.

ولی نه اینکه با ظرف تحقق خارجی اش ملاحظه شود ها. این را توجه کنید می خواهم این را توضیح دهم که این روشن شود.

سؤال:

پاسخ: مطلق وجود. آن مجموع الوجود اصلا از بحث خارج کنید این دو تا را میخواهیم با هم مقایسه کنیم. جایی که امر به صرف الوجود باشد یا امر به مطلق الوجود یا وجود ساری باشد. ببینید وقتی شارع می گوید که مثلا اکرم العلما. مثلا اکرم العلما را تعبیر نکنیم که متعلَّق داشته باشد. شارع می گوید صدّق. یعنی همه صدق ها را امر کرده است که شما در خارج تحقق ببخشید. صدّق این صدق را باید تحقق ببخشید. آن صدق را باید تحقق بخشید همه صدق ها را. اینکه صدّق شارع می گوید نه اینکه صدقی که وجود خارجی پیدا کرده است شارع می گوید که آن را موجود کن. خب همان مشکل در جای خودش هست. که شیئی که موجود هست به قید وجود که نمی شود امر به وجود آن شود. ولی بحث این است که همان شئی که در خارج می تواند موجود باشد در خارج وجودات عدیده دارد. این وجودات عدیده، ذهن انسان برای همه وجودات عدیده یک مفهوم ذهنی تصوّر می کند. که لا به شرط از وجود آن را تصوّر می کند. امر به طبیعت مطلقه امر به عنوان افراد هست عنوان همه افراد هست. یعنی انحلال در مقام ذهن است. در مقام عنوانیّت است. مثلا حالا در همین فرض کنید یک مثال نهی را بزنم. لا تکذب. که ما می گوییم این نهی از تک تک کذب ها هست. این معنایش این است که شارع در عالم ذهن همه کذب ها را تصور کرده است. می گوید این کذب حرام هست این کذب حرام است. نه کذب خارجی. کذب ذهنی. بحث این است که اگر ده تا عنوانی که در ذهن من هست من می دانم که شارع نسبت به این ده تا عنوان تحریک کرده است. نمی دانم یازدهمی را تحریک کرده است یا خیر برائت نسبت به یازدهمی جاری می کنم. نه به خاطر اینکه در عالم خارج به عالم خارج سرایت نمی دهیم. اصلا بحثی که اینجا هست بحث سرایت به عالم خارج نیست. یک تعبیری مرحوم آقای اراکی دارد در مورد فرق بین این دو صورت من حالا تعبیرش را بخوانم ملاحظه فرمایید. می گوید که. این صور مسئله را که می گوید بعد می گوید

قد یتعلق الحکم امرا کان أو نهیا بموضوعه یتصوّر علی عنها عن ثلاثه فقد یتعلّق با الطبیعه که اینجا شده است با الصیغه اشتباها. باعتبار صرف الوجود

این صورت اول. صورت دوم

و قد یتعلّق الحکم بالطبیعه باعتبار مجموع الوجودات

سوم

و قد یتعلّق بالطبیعه باعتبار کونها مرآه لافرادها.

مرآه تعبیر میک ند. مرآه معمولا جایی می گویند که عنوان و معنون باشد. طبیعت نسبت به افراد خارجی مرآه است. تعبیر مرآه یک مقداری اینجا ایجاد ابهام کرده است و بعدا شیوه بحث را به سمت اجتماع امر و نهی و آن بحث ها را پایش را وسط کشده است مرآتا لافرادها گرفته است. نه ما می خواهیم بگوییم طبیعت گاهی اوقات تکثّرات فردیّه اش را ملاحظه می شود گاهی اوقات تکثّرات فردیّه اش را ملاحظه نمی شود. یک موقع طبیعت بما انّه لها افرادٌ عدیده را می بیند نه بما انّه موجودٌ. طبیعتی که لا به شرط از وجود است. خود همین طبیعت لا به شرط الوجود یک بار یک شیء می بینیمش. صرف الوجودش را ملاحظه می کنیم. مطلق الوجود باز هم قبل از وجودش ملاحظه می کنیم. بحث سر این است که انحلال در ظرف تحقق خارجی نیست. بنابر این بحث این است که جایی که آن شیء منحل شده است ما علم اجمالی ای که داریم که شارع مقدّس بر ما این طبیعت را واجب کرده است معنایش این است که این صد تا فردش را یقین داریم که واجب کرده است و صد و یکمی را نمی دانیم که واجب کرده است یا خیر. رفع ما لا یعلمون آن را می گیرد. ولی در بحث طبیعت صرفه آن که یک راه تکلیف بیشتر نداریم و آن یک راه تکلیف هم مشخّص است. منحل به چیزی هم نمی شود. مجرّد اینکه نمی دانیم محقّق خارجی اش چیست محقّق خارجی اش را نمی دانیم ولی در آن مقامی که طبیعت به آن تعلّق گرفته است کاملا معلوم است. بله حالا بحث های استظهاری در یک جایی شما مثلا مکن است بین آن طبیعت و فرد انقدر مشارکت باشد که از طبیعت مجهولیّت فرد به طبیعت سرایت کند عرفا، عرفا بگویم آن یک بحث دیگر است. این را من یک مقداری شنبه توضیحش می دهم انشاء الله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد